

د: ۸۶/۲/۱۰

ب: ۸۶/۳/۲۵

این مقاله را به روان گرامی استاد روان شادم،
دکتر احمد طاهری عراقی (۱۳۲۲-۱۳۷۲ ش)
تقدیم می‌کنم.

ارزیابی تاریخی کتاب عیون الأخبار ابن قتیبه دینوری

(۲۱۳-۲۷۶ ق)

غلامرضا جمشیدنژاد اول*

چکیده

بیشترین تألیفات ابن قتیبه چند بُعدی‌اند و تقریباً شامل همه معارف عصر مؤلف‌اند. هدف او از تألیف آنها، برطرف کردن نیازهای تاریخی و ادبی کاتبان و صاحب دیوانان، و ارائه معلومات ضروری به آنان است. قریب به شصت اثر در منابع متعدد به ابن قتیبه نسبت داده شده، و مشهورترین اثر او عیون الأخبار است؛ که به تعبیر خود مؤلف، نتیجه اندیشه‌های حکیمان و ثمره خرده‌های عالمان و سیره‌های شاهان و آثار سلف و اقوام پیشین روزگاران است. وی در این اثر «اخبار» و «اشعار» را به تفاریق تقسیم کرده و همه را به طور متناسب در ده کتاب فراهم ساخته، و هر کتاب به منزلت یک بخش است. هریک از کتب دهگانه، مشتمل بر چند باب، و هر باب در بردارنده اخبار متعدد با ذکر سلسله راویان است.

در این گفتار، مهمترین اثر دینوری: عیون الأخبار، مورد بررسی قرار گرفته، کتابهای دهگانه آن به توضیح پیوسته و نمونه‌هایی از مطالب آنها ارائه شده است.

کلیدواژه: عیون الأخبار، ابن قتیبه دینوری، آثار ابن قتیبه دینوری.

* عضو هیأت علمی مرکز پژوهشی میراث مکتوب و دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و استاد پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران.

دوره جدید، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۷ (پیاپی ۴۱)

بررسی کتاب عیون الأخبار

دو تعبیر فنی که به طور عمومی برای تعبیر از اندیشهٔ تاریخ در زبان عربی به کار رفته، عبارت‌اند از: علم اخبار و تاریخ.

کلمهٔ أَخْبَار که جمع خَبَر است بیشتر به کار رفته است و اصل (خ، ب، ر) روشن نیست و دلیلی در دست نداریم که با استناد بدان وجود ریشهٔ آن را در خود زبان عربی ترجیح دهیم؛ چنان‌که دلایل زبان‌های سامی دیگر نیز راهی به تصمیم‌گیری قاطع نشان نمی‌دهند (رزنتال، علم التاريخ عند المسلمين، ۱۸، ۱۹).

کلمهٔ (خ، ب، ر) به شکل ترکیب یافته از حرف‌های صامت در عبرانی و اتیوپیایی معنی ریشه‌ای (پیوند و گره) را دارد. علاوه بر آن در عبرانی به معنای (همراه و همکار) نیز هست و (ش، ب، ر) در قبطی از آن گرفته شده است (رزنتال، مقاله در مجلهٔ اُزیشتالیا / orientalia، ۱۹۳۹ م.).

به نظر می‌رسد که در زبان‌های سامی دو ریشهٔ اصلی وجود داشته‌اند که هرگز هیچ‌گونه ارتباطی میان آن‌ها نبوده است و هر دو ریشه وضع جداگانه‌ای داشته‌اند. بدین ترتیب که واژه‌ای که به معنای «همکار» است، با «ح» بوده و ریشه‌ای که به معنای «پیوند» است، با «خ»؛ به ویژه در زبان اتیوپیایی که «ح» و «خ» از هم متمایز بوده‌اند. بنابراین تئوری اشتقاق «خبر» عربی، از ریشه «خ، ب، ر» به معنای «پیوند»، تئوری قانع‌کننده‌ای خواهد بود. ج. بارث (J. Barth) پیشنهاد جمع میان «خبر» و «حبر» عبرانی به معنای «کند و کاو و جستجو» را داده است که به طور قطع نیازمند دلیل‌های تأییدکننده است. در این زمینه، نک: (J. Barth, Etymalogiysche Studien, Berline, 1893). از سوی دیگر کلمهٔ «اخبیر» در سفر اَبُو ب (۱۶/۴) را به «سَأْخِبْرُ» در عربی ترجمه کرده‌اند که شکل عربی کلمهٔ «خبر» عربی را نشان می‌دهد؛ اما پیرامون آن مناقشات زیادی پدید آمده است. در باب این مسأله، نک: (P. Dhosmes, le linse de Iule, 208, Paxi). کلمهٔ عربی «أَخْبَار» که صیغهٔ جمع «خَبَر» است، در دوره‌های تاریخی این زبان، به معنای «نقل‌های مربوط به رویدادهای برجسته» و حتی به معنی «خود رویدادها» به کار می‌رفته است (رزنتال، علم التاريخ عند المسلمين، ۲۰) و در این معنی مترادف‌های دیگری هم در زبان عربی دارد، همچون: تاریخ به عنوان قصه یا حکایت و نه به عنوان موضوعی دارای تعیین زمان؛ چنان‌که در این معنی اخیر، مفهوم آن منحصر به زنجیره‌ای از رویدادهای به

هم پیوسته نیز نمی‌گردد (همانجا). در دوران اسلامی، علاوه بر این، «خبر» به سرعت معنای دیگری نیز یافت که عبارت است از اطلاعات مربوط به کارها و گفتارهای حضرت پیامبر (ص) و حتی بعدها در این معنا به عنوان مترادف «حدیث» هم به کار رفته است.

تعبیر **عُيُونُ الْأَخْبَارِ** که ابن قُتَيْبَةَ، برای تسمیه کتاب خویش به کار برده است، معنای «اصول اخبار» یا رویدادهای مشهور و مشخص را می‌دهد (رزنتال، علم التاريخ عند المسلمين، ۵۴)؛ اما این که آیا وی همین معنی را در این تسمیه در نظر داشته است یا معنای دیگری را، در خور کند و کاو است.

توجه به موضوع‌ها و مطالبی که وی در ۱۰ باب یا به تعبیر خود او در ۱۰ کتاب عیون الاخبار مطرح ساخته است، نشان‌دهنده این حقیقت است که او «اخبار» را در معنایی بس فراگیرتر و پرشمول‌تر از مفهوم اصطلاحی «تاریخ» به کار برده است. به نظر می‌رسد که در تعبیر ابن قُتَيْبَةَ «اخبار» معنای عامی دارد که شامل: فرهنگ، آداب و رسوم، اخلاق اجتماعی و فردی، حکمت امثال، قصص، ادبیات، اشعار، تاریخ و نقد شعر، و سرانجام گزارش‌های تاریخی و غیره می‌شود. او در این کتاب در عین حالی که در هر زمینه، واقعیت‌ها را گزارش می‌کند، به حقیقت نیز نظر دارد و بدین لحاظ است که در این اثر، از آن‌چه بعدها «فلسفه تاریخ» نام یافته نیز می‌توان نمونه‌هایی یافت.

در کتب ادب، از ابن قُتَيْبَةَ به عنوان پیشوای مدرسه نحوی بغداد یاد کرده‌اند که تلاش، بر درهم‌آمیزی دو مکتب کوفه و بصره معطوف کرده بود. در واقع آثار ابن قُتَيْبَةَ مانند آثار دو معاصر دیگرش، ابوحنیفه دینوری و جاحظ، مشتمل بر همه معارف عصر اوست. او سعی کرده است که لغت، شعر، به خصوص مجموعه‌ای از آن دو را که نحودانان فراهم آورده بودند و همچنین «اخبار» را در اختیار کسانی قرار دهد که در زندگی عمومی نقشی به عهده می‌گرفتند و به یادگیری اشتیاقی می‌یافتند و به خصوص «کاتبان» که در آن دوره در اجرای کارهای دولت، به تازگی داشتند نقشی پیدا می‌کردند. به علاوه او در این حدنمانده است؛ بلکه در مجادله‌های کلامی عصر خود نیز شرکت جسته و در برابر نهضت شک فلسفی، از قرآن و حدیث به دفاع پرداخته است؛ اما با این وصف او - آن‌طور که گفته‌اند - به زنده‌گه متهم شده و به منظور رفع تهمت انتساب به فرقه مُشَبَّهه، ناگزیر کتاب **فی الرد علی المُشَبَّهه** را تألیف کرده است.

ابن قُتَيْبَةَ کتاب **عُيُونُ الْأَخْبَارِ** را نیز در ارتباط با همین خدمات فرهنگی تألیف

کرده؛ چنان‌که خود در مقدمه آن متذکر شده است. وی کتاب *عیون الأخبار* را تألیف کرده است، تا تذکره اهل علم و تبصره غفلت زدگان از فرهنگ آموزی و در عین حال وسیله آسایش شاهان از رنج تلاش بوده باشد.

ابن قتیبه هنگامی دست به تألیف این کتاب یازیده که کاستی را عمومی یافته، و خلیفه عباسی را از برپاداشتن بازار ادب ناتوان دیده است. خود وی در مقدمه همین کتاب چنین می‌گوید:

چون کاستی را فراگیر و علم را در حال نابودی و قدرت حاکمه را از اقامه بازار ادب ناتوان دیدم؛ تا حدی که رو به نابودی و محوشدگی نهاده بود، خود را با تألیف کتابی در معرفت، و در تصحیح دست و زبان کاتبان غفلت زده از فرهنگ آموزی، به مشقت افکندم.

همچنین او در مقدمه کتاب دیگرش *آدب الکاتب* نیز از سقوط اوضاع ادبی و فرهنگی در عصر خویش سخن گفته و آن را چنین شرح داده است:

من بیشتر اهل زمانمان را از راه ادب روگردان دیده‌ام، چندانکه حتی نام ادب را به فال بد می‌گیرند و از ادیبان، سخت، متنفراند. جوانان و نوریستگان ایشان از آموزش یابی‌گریزان‌اند و اندک آموختگان هم فزونی‌جویی را رها کرده‌اند و آن کسانی نیز که در نوجوانی ادب آموخته‌اند، اکنون آن را فراموش کرده‌اند و یا خود را به فراموشی می‌زنند... و دانش برای دانشمندان، ننگی بزرگ به شمار می‌رود و فضیلت نقص محسوب می‌شود و ثروت‌های شاهان هم وقف بر شهوات نفسانی ایشان گردیده است.

در این جا به حق می‌توان گفت که ابن قتیبه با این اظهارات، درجه والای شهامت و شجاعت و جسارت خود را در جامعه بغداد آن عصر، نشان داده است؛ همان شهری که در آن زمان مرکز فرهنگ اسلامی شکوفا و چشمگیر به شمار می‌رفته و از رونق ادبی و عقلی هر دو با هم برخوردار بوده است، شهر افسانه‌ای هزار و یک شب.

از کتاب *عیون الأخبار* همه بزرگان تاریخ اسلامی و نامبرداران فهرست‌نویس سخن گفته و به معرفی آن پرداخته‌اند. از جمله: ابوطیب لغوی حلبی، خطیب بغدادی، ابن انباری، قفطی، ابن خلکان، سمعانی، ابن ندیم، ابن عماد، حاجی خلیفه، بروکلیمان، دائرة المعارف اسلامی E.P² و دیگران.

مطالب مطرح شده در کتاب *عیون الأخبار* منحصر در مباحث مربوط به قرآن مجید و سنت و احکام دینی و حلال و حرام نیست. خود ابن قتیبه در مقدمه آن در این باب

توضیح کافی داده و گفته است که: مباحث این کتاب راهنمای اخلاق نیکو و بازدارنده از پستی و نهی کننده از زشتی و انگیزنده به تدبیر درست‌اند؛ زیرا علم دین و معرفت حلال و حرام، امری تقلیدی است و روا نباشد که آن را از کسی دریافت کنیم؛ مگر از کسانی که ایشان را در این زمینه حجّت بدانیم. این کتاب «منحصر به دنیاجویان» هم نیست که به کار اهل آخرت نیاید؛ نیز اختصاص به خواصّ مردم هم ندارد به طوری که به درد عوام نخورد. همچنین کتاب، مخصوص شاهان نیست تا به کار بازاریان نیاید؛ بلکه کتابی است جامع و شامل که به هر دسته‌ای بخشی اختصاص داده تا برای همگان کافی و وافق باشد.

این قتیبه به منظور این که برای خوانندگان، کتابش خسته کننده نباشد، در خلال کتاب، شوخ طبعی‌های لطیف و نکته‌های ظریف و گفته‌های خنده‌آور نیز آورده است که از باب شوخی و فکاهه و طنز به شمار می‌آیند. خود وی در مقدمه در این زمینه چنین گفته است:

مثال این کتاب بسان سفره‌ای است گسترده که در آن خوردنی‌هایی با مزه‌های گوناگون متناسب بامیل خورندگان وجود داشته باشد.

این قتیبه «اخبار» خویش را از همنشینان، دوستان و از کسانی که در سنّ و یا در علم و معرفت بر او تفوّقی دارند، می‌گیرد. همچنین او از کتاب‌های ایرانی از قبیل: تاج، آیین، ابرویز، آداب ابن مقفع و نیز از کتب هندی آگاهی دارد و پیوسته از آنها استفاده می‌کند؛ اما کتب هندی مورد استناد خود را نام نمی‌برد؛ بلکه مثلاً می‌گوید: «در کتابی از هند خوانده‌ام که فلان...».

او همچنین از سخنان حضرت علی بن ابی طالب (ع)، بزرگمهر حکیم ایرانی، اسحاق بن راهویه، ابو حاتم سجستانی، خلیل بن احمد، عبدالرحمان بن عبدالمنعم، ابوسهل، عبدالملک بن مروان، میمون بن میمون، مدائنی، ابو عبّاد کاتب، ابن اعرابی، محمد بن عبید، محمد بن داوود، علی بن محمد، ابن سیرین و غیره استفاده می‌کند و در عین حال گاهی اخبار و اشعاری را می‌آورد که به وضوح ارزش کتاب را پایین می‌آورند؛ اما خود او در توجیه کار خویش دو دلیل ذکر کرده است: یکی این که نیاز روال سخن اقتضای این امر را داشته است و دیگر اینکه اگر مطلب خوبی با موضوع خوب دیگری به مانند خود آن متصل گردد، از روشنایی هر دو کاسته خواهد شد.

ابواب عیون الأخبار

ابن قتیبه کتاب عیون الأخبار را در ابوابی تصنیف کرده و هر بابی را به بابی مشابه مقرون ساخته و هر سخنی را در کنار نظیر آن آورده است؛ تا فراگیری آن برای متعلمان و خوانندگان آسان تر باشد و با استفاده از تداعی معانی بتوانند به حفظ مطالب آن نایل آیند.

این کتاب بنا به تعبیر خود مؤلف: «نتیجه اندیشه‌های حکیمان و ثمره خرده‌های عالمان و سیره‌های شاهان و آثار سلف و اقوام پیشین روزگاران» است. مؤلف در آن «أخبار» و «أشعار» را به تفاریق تقسیم کرده و همه را به گونه‌ای متناسب در ۱۰ کتاب فراهم ساخته است و هر کتاب به منزلت یک باب است. هر یک از این کتب دهگانه نامی جداگانه دارند و هر کتاب چند باب دارد و هر باب مشتمل بر اخبار متعددی است که برای هر خبر سلسله‌رویان نیز نامبرده شده است.

ابن قتیبه در عیون الأخبار از هر منبع یا کتابی که استفاده کرده، نام منبع را ولو به اختصار هم که شده، آورده است و آن را از کتاب السلطان شروع کرده و به کتاب النساء ختم نموده است.

از کتاب عیون الأخبار چاپ‌های متعددی صورت گرفته است و ما در این مقاله از چاپ قاهره آن که در دارالکتب المصریه، سال ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۵ م، انجام شده، استفاده کرده‌ایم.

ابواب کتاب عیون الأخبار به تفصیل در مقدمه ذکر شده‌اند و هر کدام - چنان که گفتیم - نام کتاب را در پیش خود دارند. ما در ارجاع، نخست شماره باب (کتاب به تعبیر ابن قتیبه) و سپس صفحه کتاب را آورده‌ایم.

ابواب کتاب عیون الأخبار بدین ترتیب‌اند: ۱. کتاب السُّلطان؛ ۲. کتاب الحرب؛ ۳. کتاب السُّودد؛ ۴. کتاب الطَّبائع و الأخلاق؛ ۵. کتاب العلم و البیان؛ ۶. کتاب الزُّهد؛ ۷. کتاب الإخوان؛ ۸. کتاب الحوائج؛ ۹. کتاب الطَّعام؛ ۱۰. کتاب النساء.

۱. کتاب السُّلطان

کتاب یکم از کتاب عیون الأخبار کتاب «السلطان» است که در آن اخبار حکام و سلاطین و روش‌های سیاستی ایشان آورده شده و در کنار آن روش‌گزینش قاضیان و

حاجبان و کاتبان مطرح گردیده و در این قسمت است که ابن قتیبه به خصوص از ایرانیان و از هندیان مطالب بسیاری نقل کرده است و نشان دهنده اثر پذیری ادب و تاریخ عربی و اسلامی از تاریخ و فرهنگ و تمدن این دو ملت است؛ اما در موضوع قضاء جز اخبار و احکام عرب و مسلمانان را نقل نکرده است.

ابن قتیبه در کتاب «السلطان» از هر چیزی که در ارتباط با سلطان و صاحبان و خدم و حشم وی است، سخن گفته و در ضمن آن از اخلاقیات و مطالب تاریخی فراوانی کمک گرفته است. او در این قسمت از اوضاع و احوال سلطنت و طریقه حکومت و پندها، موعظه‌ها و سیره‌های سلاطین سخن می‌گوید و هر جا شعری مناسب حال در این زمینه بیاید، نیز آن را نقل می‌کند. وی در مذمت از این که سلطان از زنان باشد، چنین آورده است:

وقتی کسری؛ خسرو پرویز آمد، به قول ابوبکره، خبر آن به پیامبر (ص) داده شد. حضرت پرسیدند: «چه کسی جانشین او شد؟» گفتند: دخترش پوران. حضرت فرمود: ملتی که کارشان را به دست زنی بسپارند، موقت نخواهند شد. (۱/۱)

او سپس در مذمت از این که یک شهر دو امیر داشته باشد، چنین گفته است (همانجا):

عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که وی در فصل گرما وارد شهر مدینه شد و پرسید: بر شهر که حکومت می‌کند؟ گفتند: بر قریش عبدالله بن مطیع و بر انصار عبدالله بن حنظله بن راهب. پس گفت: دوامیر!؟ به خدا سوگند که مردم هلاک می‌شوند.

اما وی در باب اهمیت و لزوم سلطان برای جامعه می‌گوید:

مثال اسلام و سلطان و مردم، مثال چادر و ستون و طناب‌ها و میخ‌های آن است. چادر اسلام است و ستون آن سلطان است و طناب‌ها و میخ‌های آن مردم‌اند و هیچ کدام بی‌نیاز از دیگری نباشند و بدون دیگری اصلاح نگردند. (۲/۱)

همچنین او در باب اهمیت کار سلطان و کار و اجر وی گفته است:

عبدالله بن مسعود گفته است: اگر امام عادل باشد برای او اجراست و بر تو سپاسگزاری است و اگر ستمگر باشد، پس بر وی گناه و سنگین باری است و بر تو صبر و شکیبایی. (۳/۱)

نیز در همین زمینه افزوده است:

حکما گفته‌اند: سلطان برای رعیت سودمندتر از باروری و حاصلخیزی
زمانه است. (۵/۱)

و در باب علل اطاعت از سلطان چنین آورده است:
اطاعت از سلطان به چهار صورت است: یا از روی میل است و یا از ترس و
یا از محبت است و یا از روی دیانت. (۷/۱)
وی در خصوص مشورت و نتیجه آن چنین آورده است:

ابن هُبیره گفته است: کسی که چهار چیز دارد از چهار چیز دیگر بی بهره
نخواهد ماند: کسی که تشکر کند، فزونی یابد؛ کسی که توبه کند، قبولی بیند؛ کسی
که مشورت کند، پاسخ نیکو پیدا کند و کسی که اختیار کار را به خدا واگذار کند،
خیر و برکت بیند. (۳۱/۱)

او در زمینه تاریخ کتاب و کتابت و اهمیت آن چنین نقل کرده است:
وَهَبُ گفته است: اولین کسی که با قلم نوشت، ادریس پیامبر (ع) بود و اولین
کسی که لباس دوخت و آن را پوشید و از قیل او دیگران همه پوشیدند، نیز
ادریس پیامبر (ع) بود. (۴۳/۱)

سپس در ارتباط با این که نباید در مملکت، کسی هم‌مراز سلطان باشد و تنها اوست
که پیوسته باید بر همگان ریاست و پیشی داشته باشد، می‌گوید:

در کتابی از هند آمده است: اگر وزیر در مال و هیبت و طاعت مردم با سلطان
مساوی شد، پس بر سلطان است که او را از میان بردارد و معزول کند؛ زیرا در
صورتی که چنین نکند، به طور حتم خود چنان خواهد شد. (۴۵/۱)

در باب خیانت عاملان و کارگزاران هشدار می‌دهد و می‌گوید که سلطان باید
مواظب باشد که افراد کارگزار خیانت نکنند؛ زیرا اگر عمال خیانت کنند، ریشه سلطنت
را با خیانت خویش می‌کنند. سخن وی در این زمینه بدین گونه است:

در تاریخ خواندم که پرویز به صاحب بیت المال گفت: من تحمل نمی‌کنم که
تو یک درهم به من خیانت کنی و از تو به خاطر حفظ و نگهداری هزارها درهم
نیز سپاس نخواهم گفت. زیرا تو با این امانتداری خون خود را نگه می‌داری و با
این کار امانتداری خود را نشان می‌دهی و اگر اندک خیانتی مرتکب شوی، پس
خیانت بزرگی خواهد بود. تو باید پیوسته دو چیز را رعایت کنی و برحذر باشی،
رعایت کمی در آن چه می‌گیری و رعایت زیادی در آن چه می‌دهی. (۵۹/۱)

وی در باب قاضی و امر قضاء و نیز در باب احکام این گونه آورده است:

اگر در قاضی سه خوی باشد، کامل نیست: اگر از سرزنش ناراحت شود؛ و اگر از برکنار شدن بهراسد؛ و اگر ستایش را دوست داشته باشد. همچنین اگر در قاضی سه خصوصیت نباشد هم کامل نیست: اگر اهل مشورت نباشد؛ و اگر به دانش خود مغرور و مطمئن باشد؛ و اگر به شکایت شاکی که طرف دعوایش با اوست، گوش فراندهد و از چیزی که بدان آگاهی و علم دارد، صرف نظر کند و بگذرد. ابوهزیره گفته است که حضرت پیامبر (ص) هنگام بروز زمینه تهمت خود را محبوس می کرد تا زمینه تهمت بر طرف می شد. (۷۲/۱، ۶۵/۱)

او در باب لزوم رعایت مساوات توسط قاضی می گوید:

به قول ابوالیقظان، عبید الله بن ابی بکره قاضی بود و در هنگام امر قضاء به نفع برادران خود حکم کرد. پس بدو گفتند: کسی که دینش را در قضاء فدای برادرانش کند، در صراط خیر و صلاح قرار نمی گیرد. (۷۰/۱)

همچنین در باب ظلم و ظالم و نیز در باب زندان می گوید:

این سیرین شنید که مردی از دور بر سر کسی که بدو ظلم کرده، فریاد می کشد. پس بدو گفت: این گونه فریاد مزین؛ زیرا از این کار تو خطری برای وی حاصل نمی آید.

گویند: بر روی در زندانی این عبارت را نوشته بوده اند که: اینجا منزل درگیری هاست، قبر زندگان است، تجربه ای برای انسان است و محل سرزنش دشمنان. (۷۹/۱)

سپس در باب به مهر سخن گفتن با امیران مطالبی آورده که به عدلت رعایت اجمال از نقل آن ها صرف نظر می کنیم. نک: (۹۵/۱). بعد از آن در باب عفو و بخشش بر اثر شنیدن سخن حق، گفته است:

حجاج به کشتار یاران عبدالرحمان نشسته بود. یکی از میان ایشان برخاست و گفت: ای امیر! به درستی که مرا برگردن توحقی است. حجاج پرسید: حق تو بر من چیست؟ پاسخ داد: روزی عبدالرحمان به تو دشنام می داد و من از تو دفاع کردم.

حجاج گفت: چه کسی آن را شنیده و می داند؟ گفت: تنها کسی را که آن را شنیده است، به شهادت می گیرم. آنگاه مردی از میان اسیران برخاست و گفت: ای امیر! آن گونه که می گوید، درست است. او حقیقت را می گوید. پس حجاج گفت: او را رها کنید. سپس رو به شاهد کرده گفت: چه چیزی مانع بود که

حقیقت را بگویی؟ گفت: به خاطر بغضی که نسبت بدو در مسأله‌ای داشتم، تا آن هنگام حقیقت را نگفتم. حجاج دستور داد تا او را نیز به خاطر راستگویی آزاد کنند. (۹۸/۱)

۲. کتاب الحَرْب

در دومین کتاب از عیون الأخبار که «کتاب الحرب» نام دارد، ابن قتیبه اخباری پیرامون جنگ و حيله‌های مربوط بدان و سفارش‌هایی در باب لشکر و تدارکات و سلاح و بحث‌هایی از این قبیل آورده است. از جمله در باب اعمال قبل از جنگ گفته است:

ابودرداء گفته است: ای مردم! قبل از جنگ هیچ کاری شایسته‌تر از این نیست که با اعمال خودتان بجنگید. (۱۰۷/۲)

سپس وی در باب انواع جنگجویان و صفات مردان رزمنده چنین گفته است: گفته‌اند: شایسته‌ترین مردان برای جنگ، اشخاص با تجربه، شجاع و نصیحت‌کننده‌اند. (۱۱۵/۱)

همچنین در تشخیص انواع دشمن چنین نوشته است:

برخی از حکما در نصیحت به پادشاهی گفته‌اند: دشمنی که عداوتش را با تو آشکار ساخته، دشمنش سبک‌تر از دشمنی کسی است که پنهان و پوشیده با تو مخالف است. (۱۱۶/۱)

و در زمینه اینکه قبل از ورود در هر جنگ باید به درگاه باری متعال نیایش کرد بدین گونه می‌نویسد:

حضرت پیامبر (ص) در هنگامی که دچار بلایی می‌شد یا در آزمایشی گرفتار می‌افتاد و جنگ شدت می‌گرفت و تنگی و سختی بر او چیره می‌گشت، می‌فرمود: در تنگی قرار بگیر تا رهایی یابی. سپس دست‌های مبارک خود را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِیْمِ. اَللّٰهُمَّ اِنَّا كَ نَعْبُدُ وَ اِنَّا كَ نَسْتَعِیْنُ. اَللّٰهُمَّ كُنْ عَلٰنًا بَاسَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا، اِنَّكَ اَشَدُّ بَاسًا وَ اَشَدُّ تَنْكِیْلًا. پس دستها را پایین می‌آورد و منتظر پیروزی می‌شد. (۱۳۳/۱)

و در جای دیگری چنین نقل می‌کند:

پیامبر (ص) در یکی از روزها که به جنگ دشمن می‌رفت، منتظر ماند تا

خورشید پدیدار گشت. سپس در میان مردم به پا خاسته فرمود: به هنگام دیدار دشمن نگریزید و از خدا سلامت بخواهید و در مقابل دشمن ثابت قدم بمانید و صبر پیشه کنید؛ زیرا بهشت زیر سایه شمشیرهاست. سپس دست به دعا برداشته گفت: **اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَ مُجْرِيَ السَّحَابِ وَ هَازِمَ الْأَحْزَابِ! إِهْزَمْهُمْ وَ أَنْصُرْنَا عَلَيْهِمْ.** (۱۲۳/۲)

و در باب تشویق به جنگ و شیرینی و تلخی آن و نیز در باب چگونگی طی طریق در مسیر جنگ و اجر حرکت در این مسیر آورده است:

عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ به **عُمَرُ بْنُ مَعْدِيكَرَبٍ** گفت: مرا از حال جنگ خبر بده. **عُمَرُ** گفت: تلخی مذاق هرگاه از ساقی کاهش یافت، هر کس بر آن صبر کند، به نیکی آن پی ببرد و کسی که در مقابل آن ضعف نشان دهد، هلاک می گردد، و ابن مسعود گفته است: در جنگ بدر، در نزدیک چاه سه نفر بودیم: من و علی (ع) و ابولبابه؛ دو دوست پیامبر خدا (ص). هنگامی که آن دو خواستند آنجا را به قصد جنگ پشت سرگذارند، گفتند: ای پیامبر خدا (ص)! تو سوار شو و ما پیاده با تو می آییم. پس پیامبر خدا (ص) فرمود: شما هیچ کدام از من نیرومندتر نیستید و من هم نسبت به اجر حرکت در این راه از شما بی نیازتر نیستم. (۱۲۳/۲، ۱۴۱)

همچنین در همین زمینه نقل کرده است:

قتیبه بن مسلم بر منبر خراسان سخنرانی کرد و در خلال خطبه اش این طور گفت: هنگامی که به جنگ می روید، ناخن های خود را بلند و موهایتان را کوتاه نگهدارید. (همانجا)

و درباره آثار شومی و فال بد چنین نقل کرده است:

به درستی پیامبر خدا (ص) فرموده است: اهل جاهلیت سه چیز را از علایم شومی می شمردند: چهارپا، خانه و زن را. (۱۴۷/۲)

ابن قتیبه در همین بخش ابوابی در ارتباط با اسب و قاطر و الاغ و شتر آورده است که به رعایت اختصار از تکرار آن ها صرف نظر می کنیم.

۳. کتاب الشُّؤدَد

کتاب سوم از ابواب **عَيُّونُ الْأَخْبَارِ** در زمینه سروری و آداب رهبری و پیشوایی بحث می کند و «کتاب الشُّؤدَد» نام دارد. ابن قتیبه در این مبحث به تفصیل در باب سروری و سیادت سخن گفته است و در آن از مقوله هایی همچون: **ذَلَّتْ، مَرَّوْتُ، غَنَا وَ ثَرَوْتُ، فَقْرٌ وَ**

بیع و شراء یا تجارت بحث کرده است. البته در قسمت عمده این مباحث، توجه به مسائل اخلاق بیشتر است تا به «اخبار» به معنای تاریخ و به همین لحاظ، ما نیز که در این «وجیزه» بیشتر به مباحث تاریخی و نقد و بررسی آنها علاقه مندیم، به نقل چیزی از آنها نمی پردازیم.

۴. کتاب الطبايع و الأخلاق

مطالب این کتاب در حقیقت دنباله مباحث کتاب سوم به شمار می روند و بسیار بدان نزدیک اند؛ اما ما چون در کتاب سوم غور چندانی نکرده از آن گذشتیم، نمونه هایی از این کتاب را مورد بررسی قرار می دهیم.

مباحث این کتاب بیشتر در مورد آدمیان است و تشابه آنها در امیالشان و در مورد مذمت از صفات بد و رذایلی است، همچون: حسد، غیبت، دروغ، همسایگی بد، بخل، نادانی و مسائل دیگری از این قبیل و نیز در مورد صفات خوب و فضایی همچون: نیکی کردن در حق خلق. شروع کتاب با این روایت از قول عمر بن خطاب است: «مردم به زمان هایشان بیشتر شبیه اند تا به پدران شان.» و سپس چنین نقل کرده است (۱/۴). «روزی عمر از کنار مردی که گروهی با شک بدو نگاه می کردند، گذر کرده پس گفت: نفرین باد بر چهره هایی که چیزی جز بدی نمی بینند!».

در باب حسادت از قول پیامبر خدا (ص) نقل کرده است:

احدی از سرّ سه چیز در امان نمی ماند: شومی، بدگمانی و حسادت. (۸/۴)

همچنین افزوده است:

هرگاه خدا بخواهد دشمنی را بر بنده اش مسلط کند که بر او رحم نکند،

حسودی را بر او مسلط می گرداند. (۹/۴)

نیز در همین باب از قول اصمعی نقل کرده است:

اعرابی ای را دیدم که یک صد و بیست سال سن داشت، پس از او پرسیدم:

چه چیز عمر ترا فزون ساخت؟ گفت: حسد را کنار گذاردم و پایدار ماندم.

(۱۱/۴)

در مذمت از غیبت و عیب جویی و دروغ، چندین روایت آورده است، بدین ترتیب:

در حدیث است که غیبت بدتر از زناست. گفتند: چگونه می شود؟ پاسخ رسید:

برای اینکه وقتی شخص زنا کار توبه کند، خدا توبه او را می پذیرد؛ اما وقتی

غیبت‌کننده بخواهد توبه کند، خدا توبه‌اش را نمی‌پذیرد؛ مگر این که کسی که از او غیبت شده، وی را ببخشد.

مردی از شخصی عیب‌جویی کرد، در نزد شخصی از اشراف، پس او به وی گفت: من از سخن تو به اندازه زیادی عیب در خود تو پی بردم؛ زیرا کسی که عیب مردم را می‌گوید، به همان اندازه‌ای نقل می‌کند که آن عیب در خود او وجود دارد.

از پیامبر (ص) نقل است که فرمود: حرف نیکی که کسی بگوید تا میان دو نفر آشتی برقرار کند، دروغ نیست.
هم از آن حضرت پرسیدند:

آیا ممکن است که مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: بله. پرسیدند: آیا ممکن است مؤمن بخیل باشد؟ نیز فرمود: بله. پرسیدند: آیا ممکن است که مؤمن دروغگو باشد؟ فرمود: نه. (۴/۱۴، ۱۵، ۲۵)

مؤلف سپس در باب همسایگی و در باب حمق و نوادر احمقان مطالبی آورده و بعد وارد مباحثی از دنیای حیوانات شده است و پاره‌ای از مطالب خرافی و بی‌اساس در این زمینه آورده است، از این قبیل:

ابوعبید گفته است: اسب اسپرز، شتر کیسه صفرا و استخوان، و شتر مرغ، مغز ندارند! بین جغد و کلاغ، بین موش و عقرب، بین موش و راسو، بین عقاب و کلاغ سیاه، بین عنکبوت و بز مچمه، بین مار و راسو، بین شغال و مرغ دشمنی است. بوی دهان هیچ درنده‌ای به بدی بوی دهان سگ نیست و در میان وحوش دهانی خوشبوتر از دهان آهو نیست. (۴/۶۰-۱۰۹)

همچنین از یکایک وحوش و درندگان به همین شکل خرافه‌آمیز به توضیح می‌پردازد و مثلاً در باب فیل، ببر، خرگوش، گرگ، میمون و خرس سخن می‌راند و از هر کدام به اجمال سخنی می‌آورد و سپس در باب صید و پرندگان و چهار پایان مطالبی می‌آورد و هیچ کدام از این سخنان نه جنبه علمی دارند و نه جنبه تاریخی. در باب پرندگان هم از عقاب گرفته تا خفاش بحث‌هایی کاملاً بیهوده می‌کند و آن‌گاه به بحث از حشرات وارد می‌شود و مرتکب غلط و اشتباه فاحشی می‌گردد که مار و افعی را هم که جزء خزندگان‌اند، در زمره حشرات می‌آورد. سپس با همین سبک به بحث از گیاهان می‌پردازد و هر کدام از آنها را معرفی می‌کند؛ اما جالب است که وی در این جا در مورد سازگاری گیاهان با هم و با محیطشان بحث کرده است و در عین حال به فواید برخی از

آنها نیز اشاراتی دارد. سپس وارد بحث از سنگها گشته و در مورد برخی از سنگها معلوماتی خرافی نیز می‌آورد، مثل این که می‌گوید:

در مصر سنگی است که اگر آن را حرکت دهی از درون آن صدایی چون صدای قلیان می‌آید. (۱۰۹/۴)

وی بعد از سنگها در رابطه با جنّ سخنانی دارد و نیز در مورد شیطان و با بحث از شیطان کتاب چهارم پایان می‌پذیرد و بدین ترتیب او در این کتاب از انواع سرشتها و از اخلاق پسندیده و ناپسندیده و از اخبار مربوط به همگونی مردم و طبایع ایشان و نیز از سرشت درندگان و پرندگان و حشرات و هم از سرشت جنّ و شیطان به بحث پرداخته است.

۵. کتابُ الْعِلْمِ وَالْبَيَانِ

بدون شک می‌توان ادعا کرد که مهم‌ترین و پربرابرترین قسمت کتاب عُيُونُ الْأَخْبَارِ پنجمین باب یا کتاب آن است که «کتاب العلم و البیان» عنوان دارد.

در آغاز، نویسنده بیان می‌دارد که در این کتاب از دانش و دانشمندان و دانش‌آموزان و دانش‌جویان و نیز از کتابها و از قرآن و آثاری که در علم کلام تألیف شده و از توصیه‌های اهل ادب و بیان و بلاغت و از رعایت ادب در پاسخگویی و در جواب دادن و در سخن و سخنرانی و مقاله‌نویسی و غیره بحث و گفتگو کرده است. آن گاه کلام خود را بدین ترتیب آغاز می‌کند:

معاویه پسر ابوسفیان گفته است: رسول خدا (ص) مردم را از خوض در مسائل، سخت نهی کرده است. (۱۱۷/۵)

سپس از نصایح لقمان به پسرش این طور می‌آورد:

در کتاب حکمت‌های لقمان خواندم که او به پسرش گفته است: پسرم! دانشمند باش، یا دانش آموز، یا شنونده دانش و یا دوستدار آن و غیر از آن مباش که هلاک خواهی شد. (۱۱۹/۵)

در جای دیگری می‌گوید:

از بزرگمهر پرسیدند: تو این همه آگاهی را چگونه و به چه وسیله‌ای به دست آوردی؟ او گفت: با تأملی شبیه به نوک زدن کلاغ و حرصی همچون حرص خوک و صبری مانند صبر الاغ. (۱۲۳/۵)

او همچنین از بقراط جمله‌ای را نقل کرده که می‌توان آن را در کتاب فصول وی دید. نک: (ابن النقیس، ۹۲/۱) و این جمله نشان دهنده این مطلب است که ابن قتیبه ترجمه فصول بقراط را به گونه‌ای در اختیار داشته است و آن جمله این است: بقراط گفته است: «دانش بسیار است و عمر کوتاه و نیازها طولانی و زمان درگذر و تجربه پرخطا». (۱۲۷/۵)

او سپس در باب کتب و حفظ مطالب آن‌ها چنین آورده است: یحیی پسر خالد [برمکی] گفته است: مردم بهترین چیزی را که می‌شنوند، می‌نویسند و بهترین چیزی را که می‌نویسند، حفظ می‌کنند و بهترین چیزی را که حفظ می‌کنند، مورد گفتگو قرار می‌دهند. (۱۳۰/۵)

او همچنین طنزهایی زیبا و لطیفه‌هایی گیرا در این قسمت در باب هوا و هوس و در باب رد ملحدان آورده است. از جمله:

یکی از یاران برابم نقل کرده است که یکی از قدریان با یک شخص مجوسی در مسافرتی همراه شد. قدری به مجوسی گفت: تو چرا اسلام نمی‌آوری؟ گفت: اگر خدا بخواهد، اسلام خواهم آورد. مجوسی گفت: مسلم است که خدا آن را خواسته است؛ اما تو را شیطان به سوی خود خوانده! و مانع اسلام آوردنت می‌گردد! پس مجوسی پاسخ داد: بنابراین من تابع قوی‌ترین ایشان هستم. (۱۴۲/۵)

نیز در همین زمینه نقل کرده است:

یکی از ملحدان به یکی از یاران گفت: دلیل حدوث عالم چیست؟ او پاسخ داد که: حرکت و سکون است. پس او گفت: حرکت و سکون که ناشی از خود عالم‌اند و مثل این است که بگویی: دلیل حدوث عالم خود عالم است! پس وی پاسخ داد: سؤال تو نیز از خود عالم است. هر گاه تو سؤالی از خارج جهان بیاوری، من نیز دلیلی خارج از جهان به تو خواهم داد! (۱۵۲/۵)

ابن قتیبه سپس وارد باب وصایای معلم‌ان می‌شود و سپس در زمینه «بیان» سخنانی می‌آورد و از سخن گفتن به ایما و اشاره و از وضع الفاظ بحث می‌کند، آن‌گاه به شعر و ادبیات می‌پردازد و از شاعران عرب و شعرهای ایشان سخن به میان آورده، اشعار زیادی نقل و به هنگام، آن‌ها را نقد می‌کند و سپس ابیاتی از اشعار را می‌آورد که به نظر خود او نظیری ندارند. آن‌گاه در باب پاسخگویی و حاضر جوابی درمی‌آید و از جمله به چند مطلب تاریخی ارزشمند اشاره می‌کند؛ از آن جمله چنین می‌نگارد:

أَصْمَعِي گفته است: عقیل برادرش علی (ع) را ترک گفت و به سوی معاویه رفت. پس معاویه خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! گمان شما در مورد کسی که برای برادرش خیر را نمی خواهد چیست؟ پس عقیل خطاب به مردم گفت: ای اهل شام به طور مسلم، برادرم برای خودش خوب است و برای من بد، ولی معاویه برای خودش بد است و برای من خوب. (۱۹۷/۵)

در همین ارتباط نیز چنین می افزاید که:

روزی معاویه گفت: ای اهل شام! عموی این مرد [عقیل] ابولهب است. پس عقیل بی درنگ گفت: و عمه این مرد [معاویه] حمالة الحطب است. یعنی اُمّ جمیل، همسر ابولهب و دختر خزب. (همانجا)

وی سپس به مسائل جزئی در این بخش می پردازد و آن گاه به باب خطب و انواع سخنرانی ها وارد می گردد و خطبه های بسیاری را نقل می کند که از لحاظ تاریخی مخصوصاً تاریخ سیاسی بسیار پر باراند. از جمله چندین خطبه از خطبه های ابوبکر را آورده است؛ از جمله خطبه وی در روز سقیفه که قسمتی از آن را در این جا می آوریم. ابوبکر در آن روز تاریخی در سقیفه از جمله چنین گفت:

ای مردم! ما مهاجران، اولین مردم در پذیرش اسلام هستیم و میانحال ترین مردم هستیم و از نظر حسب گرامی ترین مردم به شمار می رویم و از نظر صورت نیز بهترین ایشان و همچنین از نظر تعداد زاد و ولد در عرب بیشترین شماییم و در مهر به پیامبر (ص) از همه شما مهربان تر هستیم و پیش از همه شما اسلام آورده ایم. (۲۳۳/۵)

ابن قتیبه سپس از این اشخاص خطبه هایی می آورد: عمر، عثمان، حضرت علی (ع)، معاویه، یزید بن معاویه، عتبه بن ابی سفیان، عبدالله بن زبیر، زیاد بن ابیه، حجاج بن یوسف ثقفی، خالد بن عبدالله، سلیمان بن عبدالملک، ابو حمزه خارجی، یزید بن ولید، قطری بن فجانه از خوارج، منصور دوانقی، یوسف بن عمر، داوود بن علی، و خطبه هایی از مأمون که در روز جمعه، عید قربان و عید فطر ایراد کرده است.

در آخر همین بخش از کتاب است که به بیان اهمیت منا بر نیز پرداخته شده است و از لحاظ پژوهش در رسانه های گروهی سنتی جهان اسلام این قسمت بسیار درخور توجه است.

بدین ترتیب کتاب «العلم و البیان»، یعنی پنجمین کتاب از عیون الأخبار ابن قتیبه مشتمل بر مباحث ارزشمندی همچون: بحث از علم بیان و فنون بلاغت و پیام رسانی و

خطبه‌ها و مقامه‌ها و وصف شعر است. البته ابن قتیبه از اشعار در اینجا به تفصیل بحث نکرده است؛ زیرا بحث‌های اساسی در زمینه شعر و شاعران را در کتابی اختصاصی به نام الشعر و الشعراء آورده است که شرح آن در فصل یکم از مباحث این «وجیزه» مطرح گردید. او در اینجا فقط به قول معروف برای خالی نبودن عریضه و برای این که کتابش از این فن شریف خالی نباشد، مطالبی را در این باب هم مطرح کرده است؛ زیرا گویی وی اساساً کراحت دارد از این که عیون الأخبار از فنی از فنون خالی باشد. پس از این بخش نوبت به «کتاب الزهد» می‌رسد.

۶. کتاب الزهد

کتاب ششم عیونُ الأخبار، «کتاب الزهد» است که در آن اخبار مربوط به زاهدان، مناجات‌ها و مواعظ ایشان گرد آمده است و در کنار آن یادی از دنیا دوستی و مرگ و عالم مردگان نیز رفته و بیشتر اخباری که در این بخش آمده، از قوم یهود و از مسیحیان برگرفته شده است.

اینک نمونه‌هایی از کتاب نامبرده می‌آوریم که با این خبر شروع می‌شود:

وَهَبْ گفته است: خدا به یکی از پیامبرانش که ارمیا نام داشت، وحی کرد: هرگاه در میان قومت گناهان را دیدی که آشکارا شده‌اند، به میان ایشان برو و به آنان خیر بده که؛ قلب‌هایی دارند که توجّه به خدا پیدا نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که نمی‌شنوند. (۲۶۱/۶)

در باب مناجات چنین نقل کرده است:

زنی از تابعین در هنگام مناجات با خدا چنین می‌گفت: بار پروردگارا! راهی که راهنمایی برای رفتن در آن وجود نداشته باشد، چه تنگ است! راهی که در آن همدمی و همراهی نباشد، چه وحشتناک! (۲۹۲/۶)

ابن قتیبه در باب گریه چنین می‌گوید:

در بعضی از روایات آمده است که خدا به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد که از قلبت برای من خشوع و از بدنت تواضع و از چشمانت اشک بر من نثار کن و آن‌گاه مرا بخوان که به درستی، من بسیار به تو نزدیکم. (۲۹۸/۶)

او همچنین در باب مرگ چنین می‌نویسد:

راوی گفته است: مردگان وقتی می‌فهمند که کسی از تازه مردگان به سوی ایشان آمده است، از هم می‌پرسند که او چه کاره است؟ یکی بدیشان می‌گوید:

مگر او به سوی شما نیامده است؟ پس می‌گویند: ما از خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم؛ اما او به راهی غیر از راه ما رفته است. (۳۱۸/۶)

۷. کتاب الإخوان

هفتمین کتاب از ابواب عیون الأخبار «کتاب الإخوان» است. ابن قتیبه در این بخش از آیین‌ها و آداب گزینش دوستان و برادران دینی بحث می‌کند. این کتاب در حقیقت در آیین معاشرت و به عبارت دیگر در اخلاق اجتماعی است. و شروع جلد سوم از چاپ مورد مراجعه با همین کتاب است.

۸. کتاب الحوائج

«کتاب الحوائج» هشتمین بخش از ابواب عیون الاخبار را تشکیل می‌دهد. مباحث این کتاب در پیرامون «اخبار» مربوط به نیازها و کیفیت نیاز خواهی و راه‌های غلبه بر نیازهاست. از جمله طرُق غلبه، از کتمان و شکیبایی بحث کرده است و همچنین از جمله راه‌های غلبه بر نیاز یا از راه‌های رفع نیاز را: هدیه دادن، رشوه دادن، نرم سخن گفتن و غیره ذکر کرده است که از روی آنها به راحتی می‌توان مانند مطالب بخش پیشین آن، اخلاق اجتماعی جامعه اسلامی در آن روزگار را استنباط کرد.

۹. کتاب الطَّعام

کتاب نهم از کتاب‌های عیون الأخبار، «کتاب الطَّعام» نام دارد. ابن قتیبه در خلال این بخش، اخبار مربوط به انواع خوراکی‌های خوب و شیرینی‌ها را آورده است. همچنین او در اینجا، از انواع خوراکی‌های اعرابیان نیازمند و تهیدست بحث کرده است. در پی این بحث‌ها وارد سخن گفتن از غذاهایی شده است که موجب صلاح بدن‌اند؛ نیز در باب پرهیز، دوا خوردن، و در باب سودها و زیان‌های انواع غذاها سخن گفته است. او در خلال سخن خود در این قسمت، گزیده‌هایی از طبّ عرب و عجم را آورده است. ابن قتیبه در این جا، از کتاب عیون الاخبار خود مطالب و دانستنی‌های پزشکی را به گونه‌ای عرضه می‌دارد که گویی به امور پزشکی آگاهی کامل دارد؛ چنان است که گویا وی طبیبی است که به رموز این فن و اسرار این موضوع به طور کامل آشناست. او به خصوص در ضمن مطالبی که از کتاب الحیوان جاحظ و از کتاب‌های ارسطو نقل کرده است، این مهارت و آشنایی به فنون پزشکی را محسوس تر نشان داده است.

۱۰. کتابُ النِّساءِ

دهمین و آخرین کتاب از بخش‌های عیونُ الْأَخْبَارِ «کتاب النِّساء»، نام دارد که ابن قتیبه در آن از تفاوت‌های خُلُقِی و خُلُقِی زنان بحث به میان آورده است. وی در این بخش همچنین از این موضوع سخن به میان آورده است که کدام یک از زنان برای نکاح و همسری مناسب‌اند و کدام نامناسب. او در این قسمت از هر موضوعی که بدین زمینه مربوط است، بحث کرده است؛ مگر از اخبار عاشقان معروف عرب که از آن بحثی به میان نیاورده است.

از این بخش کتاب عیونُ الْأَخْبَارِ اخبار مربوط به آموزش زنان و پرورش ایشان نیز دریافت می‌شود.

فرجامین سخن در باب عیونُ الْأَخْبَارِ:

بدین ترتیب، ابن قتیبه در هر زمینه‌ای بهترین و برگزیده‌ترین مطالبی را که بدو رسیده بوده، نقل کرده است و آنها را بر پایه تشابه و بر مبنای تناسب و مراعات نظیر، تحت یک عنوان کلی دسته بندی کرده و آن عنوان را کتاب نامیده و کُتُب دهگانه کتاب عیونُ الْأَخْبَارِ را پی افکنده است و با این کار از او، ما شاهد ادیبی خوش ذوق هستیم که علاوه بر همه فنون ادب، دارای قریحه حسن انتخاب و حسن تألیف نیز هست، و این هر دو هنر را همزمان به حد کمال داراست.

ابن قتیبه همچنین در ضمن کتاب‌های دهگانه عیونُ الْأَخْبَارِ، جا به جا، ابیاتی مناسب با «أَخْبَار» نیز - آنطور که از پیش گفتیم - آورده است. و روش کار تألیف ارزشمند خود را در مقدمه کتاب، طرح کرده و توضیح داده است و همان‌جا مشخص کرده و از سخن او درمی‌یابیم که وی دارای یک چنان روش نو و جدیدی است که حتی در عصر حاضر و امروزه نیز ادیبان در کارهای فنی و استادانه خود، همان را دنبال می‌کنند. البته این سخن به طور دقیق در صورتی درست خواهد بود که ما حاشیه‌روی‌ها و تکرار مکررهای او را که هیچ نیازی بدان‌ها نیست، ندیده بگیریم. ما می‌دانیم که تکرار «أَخْبَار» در آن دوره‌ای که ابن قتیبه می‌زیسته، به شدت و به افراط شیوع داشته است و به همین جهت حتی ابن قتیبه تیزبین و نکته سنج هم نتوانسته است، خود را از این عیب متداول بر کنار بدارد.

بی‌گفتگو و بدون شک کتاب عیونُ الْأَخْبَارِ انعکاس شخصیت مؤلف آن است و از

خلال محتوای آن درمی یابیم که ابن قتیبه، ادیب خوش ذوقی بوده است، به خصوص در گزینش «أخبار». او شخصیتی بوده، دارای فرهنگی بسیار وسیع و گسترده به گستردگی فرهنگ شکوهمند اسلامی در آن دوره از تاریخ.

ابن قتیبه در عیونُ الأخبار به دو زمینه علاقه بسیار نشان می دهد: یکی ادب و دو دیگر تاریخ و از همین رو کتاب او پیوسته به عنوان یک مرجع و مأخذ و منبع بزرگ در این هر دو باب، یعنی در جهان «أخبار» که او آن را به مفهوم گزارش های تاریخی در معنای گسترده اش به کار برده و در جهان ادب هم به همان گستردگی که او آن را به کار گرفته، به شمار می رفته است.

علاوه بر این جنبه محتوایی، گفتنی است که از لحاظ نشر دقیق نیز، نویسنده عیونُ الأخبار عبارت پردازی توانمند است و در این باب هم از ملکه ای والا و استعدادی بالا برخوردار است؛ تاجایی که از این راه نیز کتاب خود را چنان در میان کتب قدیم آراسته ساخته است که دُرّی بی تا و مأخذی بی همتا و اصلی عمده به شمار می رود و نویسندگان دوره های بعد، هم از لحاظ نظم و ترتیب و هم از نظر محتوا و موضوع هایی که وی طرح کرده و هم از جنبه نثر زیبا تحت تأثیر آن قرار گرفته اند که از جمله آنان می توان از ابن عبدربه و کتابش العقدُ الفرید به عنوان نمونه یاد کرد.

مأخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۹۷۹ م.
۲. ابن انباری، محمد، نزهة الألباء فی طبقات الأدباء، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارنهضة مصر، ۱۹۶۷ م.
۳. ابن خلکان، احمد بن محمد، و فیات الأعیان و أبناء ابناء الزمان، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارصادر، ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ م.
۴. ابن سَید بَطْلَیوسی، عبدالله بن محمد، الاقتضاب فی شرح ادب الکتاب، به کوشش مصطفی السقاء و دیگران، قاهره، ۱۹۸۰ م.
۵. ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، قاهره، ۱۳۵۱ ق.
۶. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، ادب الکاتب، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، ۱۹۶۳ م.
۷. همو، عیون الاخبار، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۵ م.

٨. ابن النديم، محمد، الفهرست، به كوشش رضا تجدد، تهران، ١٩٧١ م.
٩. ابن نفيس، علاء الدين علي بن ابي الحزم قرشي، شرح فصول ائقراط، به كوشش دكتور ماهر عبدالقادر محمد علي و يوسف زيدان، بيروت، دارالعلوم العربيه، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م.
١٠. ابوطيب نحوي لغوي حلي، مراتب النحويين، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، مكتبة نهضة مصر و مطبعتها، ١٩٥٥ م.
١١. بروكلمان، كارل، تاريخ الأدب العربي، قاهره، دارالمعارف بمصر، ١٩٦١ م.
١٢. بغدادى، اسماعيل پاشا، ابضاح المكون فى الذيل على كشف الظنون، استانبول، ١٩٤٥ - ١٩٤٧ م.
١٣. حاجى خليفه، مصطفى بن عبدالله، كشف الظنون، استانبول، ١٩٤١ م.
١٤. حُميدى، جذوة المقتبس فى ذكر ولاة اندلس، قاهره، الدارالمصرية للتأليف والترجمه، ١٩٦٦ م.
١٥. خطيب بغدادى، احمد بن علي، تاريخ بغداد، بيروت، دارالكتاب العربي، بى. تا.
١٦. رزنتال، فرانتز، علم التاريخ عند المسلمين، ترجمه دكتور صالح احمد العلى، بغداد، مكتبة المثنى، ١٩٦٣ م.
١٧. زرکلى، خير الدين، الاعلام، بيروت، دارالعلم للملایين، ١٩٨٠ م.
١٨. سمعانى، عبدالكريم، الانساب، بيروت، ١٩٨٠ - ١٩٨١ م.
١٩. سيوطى، جلال الدين، بغية الوعاة فى طبقات النحاة، بيروت، دارالمعرفة، بى. تا.
٢٠. قفطى، على بن يوسف، ابناء الرواة على ابناء النحاة، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، مطبعة دارالكتب المصرية، ١٩٥٠ - ١٩٥٥ م.
٢١. ياقوت حموى، ابو عبدالله، معجم الأدباء، مصر، المطبعة الهنديه، ١٩٦٩ م.
- همو،
٢٢. معجم البلدان، بيروت، دار صادر، ١٩٥٥ - ١٩٥٧ م.
- نيز:

23. Barth, J. *Etymalogische studien*, Berlin, 1898.

24. Dhosmes, P. *Le liness de Jul*, pasil, 1826"

25. E.I².